
منتشر شده در مجله جنوب جهانی

**پرونده‌های نسل‌کشی: از پی‌کوئوت‌ها تا فلسطینی‌ها،
از «سرنوشت آشکار» تا ریویرا غزه**



آلفرد د زایاس

ترجمه مجله جنوب جهانی

در سال ۱۹۶۴، دکتر مارتین لوتر کینگ جونیور کتاب معروفی با عنوان چرا نمی‌توانیم صبر کنیم نوشت. او در کنار پرداختن به جنایت برده‌داری و تحقیرهای روزانه‌ای که سیاه‌پوستان آمریکایی متحمل می‌شدند، چندین صفحه را به بررسی آنچه می‌توان آن را «برخورد تمدن‌ها» میان مهاجران اروپایی و هفتاد میلیون بومی ساکن قاره آمریکا از قرن شانزدهم تا نوزدهم نامید، اختصاص داد.

کلمبوس آمریکا را «کشف» نکرد - پیش از او، دیگران برای ده‌ها هزار سال در آنجا زندگی می‌کردند. سرزمینی که بعدها «آمریکا» نام گرفت، «سرزمین بی‌صاحب» نبود، بلکه متعلق به صدها قوم بومی متمایز بود که هر یک فرهنگ‌ها و زبان‌های خاص خود را داشتند و «ملت‌های نخستین» قاره آمریکای شمالی محسوب می‌شدند.

حدود ده میلیون نفر از اقوام آلگونکین، آپاچی، کایوگا، چروکی، شایان، چیپوا، کُمانچی، کایوت، کری، داکوتا، دِلاور، هوپی، آیووا، ایروکوا، لاکوتا، میکوسوکی، می‌کماک، موهاک، موهگان، موهاوی، ماسکوگی، نارراگنست، اوماها، وانیدا، پائونی، پی‌کوئوت، پوئبلو، کِچان، ساگینو، سمینول، سِیکا، شاونی، شوشون، سو، اسپوکین، اسکوامیش، تلینگیت، اونانگان، یوت، ویچیتا، یوروک، زونی و دیگر اقوام در سرزمینی که امروزه ایالات متحده و کانادا را دربرمی‌گیرد، زندگی می‌کردند.

دکتر کینگ نوشت:

«ملت ما با نسل‌کشی زاده شد، آن‌گاه که این باور را پذیرفت که سرخپوستان آمریکایی نژادی پست هستند. حتی پیش از آنکه سیاه‌پوستان به تعداد زیاد به سواحل ما آورده شوند، زخم نفرت نژادی جامعه استعماری را از ریخت انداخته

بود. از قرن شانزدهم به بعد، خون در نبردهای برتری نژادی جاری شد. شاید ما تنها ملتی باشیم که تلاش کردیم، آن هم به عنوان سیاست رسمی ملی، جمعیت بومی خود را از بین ببریم. علاوه بر این، ما آن تجربه فاجعه‌بار را به یک مأموریت مقدس تبدیل کردیم. در واقع، حتی امروز هم به خود اجازه نداده‌ایم که این فصل شرم‌آور را رد کنیم یا بابت آن احساس پشیمانی کنیم. ادبیات، فیلم‌ها، نمایشنامه‌ها و افسانه‌های ما همه آن را تمجید می‌کنند.»

وقتی در دهه ۱۹۶۰ در شیکاگو بزرگ می‌شدم، برایم کاملاً روشن بود که در نبرد میان کابوی‌ها و سرخپوستان، کابوی‌ها «آدم‌های خوب» و سرخپوستان «آدم‌های بد» هستند. سال‌ها طول کشید تا بفهمم که چه کسی ظالم بود و چه کسی مظلوم، چه کسی دزد بود و چه کسی قربانی قتل، غارت و تحقیر.

آیا طرز فکر ما تغییر کرده است؟ آیا آماده‌ایم که فلسفه «سرنوشت آشکار» را رد کنیم؟ آیا توانسته‌ایم خودانتقادی را درونی کنیم و به درک عظمت جنایتی که علیه بومیان قاره آمریکا صورت گرفته، برسیم؟ آیا می‌توانیم آموزه‌های مسیحیت را در عمل اجرا کنیم و حداقلی از انسانیت را در برابر دیگر ملت‌ها رعایت کنیم؟

آمریکا در اولویت یعنی چه؟ آیا به معنای ظلم بر باقی جهان است؟ وقتی ترامپ می‌گوید «عظمت آمریکا را دوباره بازگردانیم»، منظورش چیست؟ آیا بهتر نیست که آمریکا را دوست‌داشتنی و مورد احترام کنیم؟ آیا بهتر نیست که دستورات اجرایی کاخ سفید با سنت‌های مسیحی ایالات متحده همخوانی داشته باشند؟ آیا بازگرداندن میراث النور روزولت و احیای معنویت اعلامیه جهانی حقوق بشر بهتر نیست؟

اما اگر به عملکرد دونالد ترامپ نگاه کنیم، بعید می‌دانم که جهان ما را «عظیم» بداند. اغلب مردم متمدن جهان دلیلی برای ترس از ما، حتی نفرت از ما خواهند داشت. به نظر می‌رسد که ترامپ از شعار کالیگولا پیروی می‌کند: بگذار از ما متنفر باشند، تا زمانی که از ما بترسند.

چرا نام کوه دنالی در آلاسکا را به کوه مک‌کینلی تغییر دهیم؟ چرا پاک‌سازی قومی و نسل‌کشی اسرائیل علیه مردم غزه و فلسطین را تأیید کنیم؟ چرا حق تعیین سرنوشت و سرزمین اجدادی فلسطینیان را انکار کنیم، سرزمینی که اجدادشان هزاران سال در آن زیسته‌اند؟

در اینجا نیز نقش‌ها وارونه شده‌اند. روشن است که اسرائیل اشغالگر و سرکوبگر است. روشن است که فلسطینیان قربانی‌اند و از زمان نکت ۱۹۴۷-۱۹۴۸ قربانی بوده‌اند. جنگ نسل‌کشی در غزه از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ آغاز نشد، بلکه ۷۶ سال پیش آغاز شده بود. اما به جای تلاش برای اجرای عدالت در حق مردم فلسطین که دهه‌ها رنج کشیده‌اند، ترامپ وانمود می‌کند که زمین‌های آن‌ها را می‌دزدد، فلسطینیان را از خانه‌هایشان «منتقل» می‌کند و برای الیگارشی‌های اسرائیل و آمریکا یک «ریویرا»ی مدیترانه‌ای می‌سازد.

آیا نسل‌کشی علیه ملت‌های نخستین آمریکا آن‌قدر در ژن ما نهادینه شده که امروز با شور و شوق از پاک‌سازی قومی و نسل‌کشی در فلسطین حمایت کنیم؟

«کشف آمریکا»

هر سال در ۱۲ اکتبر، بسیاری از آمریکایی‌ها ماجراجویی‌های کریستف کلمب را جشن می‌گیرند. اما در کتاب‌های تاریخ درباره استعمار آمریکای شمالی و

جنوبی چه می‌آموزیم؟ منظورمان از «تاریخ» چیست؟ هرودوت تاریخ‌نگاری را «پژوهش» می‌نامد، حرفه‌ای که توسیدید آن را بسط داده و به کار گرفت.

آیا اروپایی‌ها به قاره‌ای خالی آمدند که سپس آن را سکنی داده و توسعه دادند، یا نیاکان ما بیشتر شبیه «مهاجرانی» بودند که به مرزهای جدید نقل مکان کردند؟

بیاید به اروپا در عصر «کشف» نگاه کنیم. نیاکان اروپایی ما بسیار فقیر بودند، شهرهایشان کثیف، پرجمعیت، پر از بیماری، خشونت و بیکاری بود. مهاجران قرون ۱۶، ۱۷، ۱۸ و ۱۹ - اسپانیایی‌ها، پرتغالی‌ها، بریتانیایی‌ها، فرانسوی‌ها، هلندی‌ها، آلمانی‌ها، لهستانی‌ها، ایرلندی‌ها و دیگر «استعمارگران» - ماجراجویانی بودند که به دنبال ثروت سریع بودند، در حالی که گروهی از مردم عادی برای شروعی تازه مهاجرت کردند.

حقیقت تاریخی این است که آنچه امروز آمریکای شمالی می‌نامیم (نیمکره غربی شمال رود ریو گرانده) سرزمینی غنی و دارای تعادل اکولوژیک بود که حدود ده میلیون انسان در آن زندگی می‌کردند، مشغول زندگی خود بودند و تهدیدی برای اروپایی‌ها محسوب نمی‌شدند. اما در سال ۱۴۹۲، کریستف کلمب در گواناهانی، جزیره‌ای در باهاما، فرود آمد و گمان کرد که مسیر غربی به هند را یافته است. او به کوبا و آنتیل رفت و چهار سفر به آمریکا انجام داد، درحالی‌که همچنان می‌پنداشت ساکنان آنجا «هندی» هستند.

برخلاف اسپانیایی‌ها که جمعیت‌های بومی را «مسیحی» کردند و از آن‌ها به‌عنوان نیروی کار ارزان استفاده نمودند، نیاکان آنگلو ساکسون ما بهره‌چندانی از بومیان نبردند و آن‌ها را «اهریمن» و «گِگ» می‌نامیدند، موجوداتی که ارزش ادغام در جامعه برتر ما را نداشتند. پیوریتن‌های ماساچوست، که همچنین زنان را به جرم جادوگری می‌سوزاندند، تقریباً تمام سرخپوستان بومی‌ای را که

به آن‌ها هنر بقا را آموخته بودند، از میان بردند. در این میان، کشیش کاتن از کلیسای اول بوستون و کشیش کاتن مدر از کلیسای دوم بوستون این نسل‌کشی را اراده الهی دانسته و توجیه می‌کردند: Deus vult (خدا چنین می‌خواهد).

در طول سه قرن، ۹۸ درصد از جمعیت بومیان آمریکای شمالی نه تنها طبق سیاست رسمی «سرنوشت آشکار» جابه‌جا شدند، بلکه عمداً نابود گشتند. پدران بنیان‌گذار «سرزمین آزادی و خانه شجاعان»، از جمله بنیامین فرانکلین («خواست مشیت الهی برای ریشه‌کن کردن این وحشیان»)، جورج واشنگتن («درندگان»)، جان آدامز («سگ‌های شکاری»)، توماس جفرسون («وحشیان بی‌رحم سرخپوست»)، جیمز مدیسون، جیمز مونرو و اندرو جکسون («باید گرگ را در لانه‌اش کشت»)، همگی خواستار نابودی کامل سرخپوستان آمریکایی بودند. شواهد انکارناپذیری وجود دارد که لُرد جفری آمهرست عملاً جنگ بیولوژیکی علیه بومیان به راه انداخت و پتوهای آلوده به آبله را عامدانه در میان آن‌ها توزیع کرد. این حقایق وحشتناک تاریخی در آرشیوها مدفون شده‌اند، اگر کسی بخواهد آن‌ها را بررسی کند. اما اغلب تاریخ‌نگاران و رسانه‌های جریان اصلی ترجیح می‌دهند فقط از «روز شکرگزاری» و داستان پوکاهانتس یاد کنند.

آنچه ما امروز به‌عنوان آمریکای مرکزی و جنوبی می‌شناسیم، سرزمینی غنی بود که حدود ۶۰ میلیون نفر در آن زندگی می‌کردند. شهرهای باشکوهی همچون تِنوچتیتلان (مکزیکوسیتی امروزی)، پایتخت قلمرو آزتک، با شهرها، روستاها، معماری باشکوه، قنات‌ها، امکانات ورزشی، علوم، نجوم، هنر و زمین‌های کشاورزی وسیع وجود داشتند که محصولات شگفت‌انگیزی مانند آووکادو (به زبان آزتکی، *aoacatl*، منشأ آن در دره تهواکان نزدیکی اوآخاکا)، لوبیا، بلوبری، کاکائو، بادام هندی، کاساوا، فلفل کاین، فلفل تند، کرنبری (بومی نواحی اطراف

ادمونتون، آلبرتا در کانادا)، کدو، فلفل هالاپنیو، ذرت (به زبان آراواک، mahiz، همان ذرت امروزی)، شکر افرا و شیر افرا (تولید شده توسط اقوام اوجیبوه و آلگونکین در شمال شرقی کانادا)، میوه گل ساعتی، بادام زمینی، گردوی آمریکایی، آناناس، کینین (آب تونیک)، گل آفتابگردان (helianthus)، فلفل دلمه‌ای شیرین، سیب زمینی (به زبان اینکا، papa یا patata)، کدو حلوائی، تاپیوکا، گوجه فرنگی (به زبان ناهواتل، tomatl)، توپی نامبور، وانیل، «برنج وحشی» (manoomin، برداشت شده به دست اقوام آنیشینابه در آمریکای مرکزی و شمالی)، کدو سبز و غیره پرورش داده می شدند. و البته، بدترین صادرات به اروپا: تنباکو (ریشه در واژه آراواک یا تاینو که راهب دومینیکن، بعدها اسقف، بارتولومه د لاس کاساس به آن اشاره کرده است)، که تا پیش از سال ۱۵۵۸، زمانی که فرانسیسکو فرناندز آن را به اسپانیا معرفی کرد، در اروپا ناشناخته بود.

همان طور که در نوشته‌های لاس کاساس آمده است، نیاکان اسپانیایی ما جمعیت‌های بومی را بی رحمانه مورد تهاجم قرار دادند، میلیون‌ها مرد را قتل عام و به بردگی گرفتند، زنان‌شان را مورد تجاوز قرار دادند، و در نهایت با بازماندگان درآمیختند و جامعه «مستیزو»یی را پدید آوردند که امروزه در آمریکای لاتین می‌شناسیم. اگر به مکزیک، گواتمالا، السالوادور، نیکاراگوئه، کلمبیا، ونزوئلا، اکوادور، پرو یا بولیوی سفر کنید، بازماندگان آرتک‌ها، مایاها و اینکاها را خواهید دید. رؤسای جمهور پیشین پرو (تولدو)، ونزوئلا (چاوز) و بولیوی (اوو مورالس) همگی نام‌های خانوادگی اسپانیایی دارند، اما به همان اندازه نیاکان بومی نیز دارند. این است «کشف» قاره آمریکا و افسانه حقوقی «سرزمین بی صاحب».

شایان یادآوری است که برخلاف تصور رایج، ملت‌های نخستین آمریکا بیگانه‌هراس نبودند و کریستف کلمب را با مهمان‌نوازی کم‌نظیری پذیرفتند،

همان‌گونه که خود کلمب در نوشته‌هایش اذعان کرده است. اما مهاجران اروپایی با شمشیر آمدند. شاید تنها جنبه مثبت استعمار اسپانیا این بود که فعالیت‌های حقوق بشری راهب آنتونیو د مونتسینوس («آیا این‌ها نیز انسان نیستند؟») و بارتولومه د لاس کاساس نزد امپراتور شارل پنجم، منجر به تصویب «قوانین جدید» در سال ۱۵۴۲ شد، که ماهیت انسانی بومیان را به رسمیت شناخت و بدرفتاری و برده‌داری آن‌ها را ممنوع کرد.

بحث‌های بزرگ والادولید در سال‌های ۱۵۵۰-۱۵۵۱ نقطه عطفی در توسعه مفهوم حقوق بشر محسوب می‌شوند. البته، قوانین شارل پنجم به راحتی نقض شدند، که این حقیقت را تأیید می‌کند که قانون‌گذاری و اجرای آن لزوماً یکسان نیستند. اما اگر هیچ قانونی نداشتیم، کاملاً در سلطه «قانون جنگل» قرار می‌گرفتیم، همان «حق با قدرتمندتر است».

نمی‌توانم از خود نپرسم که اگر به جای آنکه اروپایی‌ها «آمریکا را کشف کنند»، ایروکواها، کری‌ها، داکوتاها، آرتک‌ها و اینکاها اقیانوس را می‌پیمودند و «اروپا را کشف می‌کردند»، جهان ما چگونه می‌بود؟ آیا آن‌ها نیز اروپایی‌ها را قتل‌عام می‌کردند، همان‌گونه که نیاکان ما با آن‌ها کردند؟

نام‌های بومی آمریکا چه به ما می‌گویند؟

اکنون که محکوم کردن تبعیض و تحقیر آفریقایی-آمریکایی‌ها «درست سیاسی» شده است، آیا تاریخ‌نگاران و رسانه‌ها سرانجام به مسئله تبعیض، حذف و تجاوزات علیه ملت‌های نخستین آمریکا خواهند پرداخت؟ چه زمانی رسانه‌های جریان اصلی به جنایات صورت‌گرفته علیه بومیان، صدها عهدشکنی-including عهدنامه لارامی ۱۸۶۴ که تپه‌های سیاه داکوتای جنوبی را به سیوکس‌ها واگذار کرد، اما به محض کشف طلا کنار گذاشته شد-اذعان

خواهند کرد؟ چه زمانی درباره قتل عام ووند نی، و حک شدن چهره چهار رئیس جمهور سفیدپوست آمریکا بر کوه راشمور—که دو نفرشان برده دار بودند و هر چهار نفر «سرخپوست ستیز»—سخن گفته خواهد شد؟

همه ما موافقیم که نژادپرستی سیستماتیک علیه آفریقایی-آمریکایی‌ها جنایت است، اما چهار قرن کشتار و بهره‌کشی از ملت‌های نخستین آمریکای شمالی، هیچ واکنش عمومی یا حتی توجهی را برانگیخته نکرد. متأسفانه، برخورد تمدن‌ها در قرون ۱۶ تا ۲۰، که در آن مهاجران اروپایی زندگی ۷۰ میلیون بومی را نابود کردند، همچنان ادامه دارد. و با این حال، نسل‌کشی جسمی و فرهنگی‌ای که علیه آن‌ها انجام شد، همچنان یک موضوع ممنوعه باقی مانده است.

اگر مردم در حال پایین کشیدن مجسمه‌های افسران کنفدراسیون ایالات متحده هستند، آیا مجسمه‌های قاتلان بومیان آمریکا را نیز پایین خواهند کشید؟ از جمله رئیس جمهور اندرو جکسون، ژنرال ویلیام شرمن و ژنرال فیلیپ شریدان، که این جمله‌ی معروف را گفت: «تنها سرخپوست خوب، سرخپوست مرده است»؟

بیا یاد مکت کنیم و درباره‌ی نام‌های بومی که هنوز در مکان‌های مختلف باقی مانده‌اند تأمل کنیم:

آدیرونداک، آلاباما، آلاسکا، آگونکوئین، آگینی، آپاچی، آپالاچی، آپالاشیا، آپوماتوکس، آرکانزاس، بیلوکسی، کالومت، کالوسا، کانادا، کاریبو، کایوگا، چاتانوگا، چاتوکوآ، چپانوک، چروکی، چسپیک، شاین، شیکاگو، چیکاسا، چیلواک، چینوک، چیپولا، چیپوا، چیواوا، چاکتاو، کلاتسوپ، کولما، کولوسا، گمانچی، کامک، کنتیکت، کوکیتلام، کری، کورونگ، کویاهوگا، داکوتا، دلاور، دنالی، دیترویت، ایری، هکنساک، هاوایی، هیالیا، هیواواتا، هوپی، هیورون، آیداهو، ایلینوی، اینولا، اینیو، آیووا، ایروکوا، کالامازو، کاناب، کانزاس، کلونا،

کینوشا، کنتاکی، کیوینا، کلوندایک، کوسکوکوئیم، لیلوئٹ، مکیناک، مکینا، مالیبو، مالیسیت، مانتی، منهتن، منیتوبا، ماتو، ماتاوا، ماساچوست، مرمک، مریک، مریمک، متواک، میامی، میکوسوکی، میشیگان، میشیپیکوتن، میکمک، میلواکی، مینه‌سوتا، مینوانکا، میسیسیپی، میزوری، مواب، مکاسین، مودوک، موهاک، موهگان، موهیگان، موهاوی، موناچه، مونتاک، ماسکوگی، ماسکیگان، ماسکیمگون، ماسکوکا، ماسکوا، ناکوتا، نانایمو، نانتاکت، ناپا، ناراگانست، نچز، ناگاتاک، ناواهو، نبراسکا، نیاگارا، نورؤک، اوکالا، اوهایو، اوکاناگان، اوکیچوبی، اوکلاهاما، اوماها، اومک، اونیدا، اونونداگا، انتاریو، اورگان، اوروو، اوساج، اوسوگو، اتاوا، پلؤس، پاملیکو، پانولا، پاتاها، پاونی، پناکوک، پنماکوان، پنساکولا، پنتیکتون، پیوگا، پیوریا، پیوتون، پیکوات، پوکاهونتاس، پوکونوس، پونتیاک، پوتوماک، پوتوسی، پوگکیپسی، کبک، راپاهانوک، رونوک، ساراسوتا، ساراتوگا، ساسکاچوان، ساسکاتون، ساوانا، سوهاتچی، سیتوات، سیاتل، سباگو، سینکا، سکویا، سمینول، سوانی، شنوک، شاونی، شاندوا، شتاکت، شیبویگان، شوشونی، سیکاموس، سیوکس، سیسکا، سونوما، سوانی، اسپوکان، اسکوامیش، اسکوا، استواموس، ساناپی، سوسکهانا، سوانانوآ، تاکوما، تاکونیک، تاهو، تاکوما، تالاهاسی، تمپا، تکومسه، تنسی، تکسارکانا، تگزاس، تیکینگان، تیکاندروا، تیپکانو، تومهاوک، توپاویگو، توپکا، تورنتو، توسان، تالسا، تونیکا، توسکالوسا، توسکارورا، توسکیگی، توپا، یوتا، اوتہ، وابامون، واباسکا، واباش، واکو، وادنا، والا والا، والوا، واناکیٹ، وانچیز، واناک، واپوتا، واسکو، واتاگا، واتونگا، واوپکا، واساو، ونچی، وینونا، ویچیتا، ویلامت، وینباگو، وینیپگ، ویونا، ویسکانسین، وایومینگ، یاکوتات، یازو، یوسمیتی، یوبا، یوکون، یوما ...

این نام‌های طنین‌انداز به چه زبانی سخن می‌گویند؟ چه پیامی را به ما منتقل می‌کنند؟

نام‌های بومی، نشانه‌های به‌جامانده از ملت‌های نخستین هستند که زمانی در سرزمین‌های غنی قاره‌ی آمریکا زندگی و شکوفا می‌کردند. مردم‌شناسان تخمین می‌زنند که در زمان «کشف» این سرزمین‌ها توسط اروپاییان، حدود ده میلیون انسان در آمریکای شمالی سکونت داشتند. این قاره‌ی پهناور، سرزمین آن‌ها بود، پر از روستاها، چادرها، خنده و زندگی. اکنون این مردم کجا هستند؟ چه بر سر آن‌ها آمده است؟ ناپدید شدند، فراموش شدند، در باد و ابرها محو گشتند.

نام‌هایی مانند چاپولتیک، چیچن ایتزا، کوبا، ماچو پیچو، تیکال و اوشوایا به ما چه می‌گویند؟

اینکه در جنوب ریو گرانده نیز میلیون‌ها انسان زندگی می‌کردند، شاید تا ۶۰ میلیون نفر. سرزمین آن‌ها «زمین بی‌صاحب» نبود. ما هنوز در جمعیت‌های آمریکای مرکزی و جنوبی، تبارهای آزتک، مایا، اینکا و کچوآ را می‌بینیم. از نوشته‌های کشیشان دومینیکن، بارتولومه د لاس کاساس و آنتونیو د مونتسینوس، آموخته‌ایم که آراواک‌ها، سیبونه‌ها و تاینوها قتل‌عام و به بردگی گرفته شدند. چند نفر از بومیان به‌طور عمدی توسط استعمارگران اروپایی نابود شدند؟ چند نفر بر اثر بیماری و فقر از بین رفتند؟ ده میلیون؟ بیست میلیون؟

مسیحی‌سازی آمریکای لاتین و سیاست «سرنوشت آشکار» آنگلوساکسون‌ها شاید بزرگ‌ترین فاجعه‌ی جمعیتی در تاریخ طولانی بشر بوده است. شاید قرن بیست و یکم بتواند این ملت‌های شریف و دانش آن‌ها در زمینه‌ی حفظ طبیعت را احیا کند.

اما آیا این نسل‌کشی و استعمار پایان یافته است؟

استعمار اروپایی در قاره‌ی آمریکا هرگز به پایان نرسید. برخلاف آفریقا و آسیا، هیچ روند استعمارزدایی‌ای در آمریکا رخ نداد. حتی امروز، بومیان آمریکای شمالی همچنان در نوعی از سلطه‌ی استعماری زندگی می‌کنند. برخلاف ملت‌های آفریقا و آسیا، ملت‌های بومی ایالات متحده، کانادا و آمریکای لاتین هرگز استقلال و شکوفایی خود را بازنیافتند، بخشی به دلیل قتل‌عام فیزیکی و بخشی به دلیل اینکه مهاجران اروپایی-که در واقع مهاجران ناخواسته بودند-آنقدر زیاد شدند که بومیان در سرزمین‌های خود به اقلیتی تبدیل گشتند.

تنها چیزی که از آن‌ها باقی مانده، نام‌های بومی بر روی رودخانه‌ها، کوه‌ها، دریاچه‌ها، شهرها و روستاهاست؛ شاهی خاموش بر وجود آن‌ها.

مارتین لوتر کینگ تلاش کرد تا توجهات را به فاجعه‌ای که برای بومیان آمریکا رخ داده بود جلب کند. او این واقعه را نسل‌کشی نامید. هیچ تلاشی برای کم‌رنگ کردن حقیقت نکرد. سخنان دکتر کینگ ممکن است سخت و دردناک باشد، اما متأسفانه اغراق نیست. شاید به همین دلیل است که این جنبه از میراث او به‌طور سیستماتیک توسط رسانه‌ها نادیده گرفته می‌شود و در مدارس و دانشگاه‌ها آموزش داده نمی‌شود. من صمیمانه امیدوارم که روزی تاریخ به دکتر کینگ برای دفاع از حقوق بومیان اعتبار شایسته‌اش را بدهد.

شصت سال پس از آنکه دکتر کینگ این اتهام را مطرح کرد، نژادپرستی سیستماتیک علیه بومیان آمریکا همچنان ادامه دارد. بسیاری هنوز آن تابلوهایی را که در فروشگاه‌های داکوتای جنوبی، آریزونا (نزدیک «رررو» ناواهو) و در بسیاری دیگر از نقاط غرب آمریکا نصب شده بودند، فراموش نکرده‌اند: «ورود سگ‌ها و سرخپوستان ممنوع.» این نوع تحقیر به‌آسانی از یاد نمی‌رود.

بیاپید امیدوار باشیم که سیاستمداران گوش فرادهند، بزرگی جنایتی که علیه بومیان آمریکای شمالی و جنوبی رخ داده است را درک کنند و برای احیای بازماندگان تلاش کنند؛ حداقل از طریق اعطای حقوقی که در اعلامیه سازمان ملل درباره حقوق بومیان بیان شده است.

بومیان آمریکا و فلسطینی‌ها

نسل‌کشی علیه ملت‌های بومی آمریکا یک اتفاق منفرد نبود. نسل‌کشی‌های بسیاری پس از آن رخ داده‌اند. امروز شاهد آن در غزه هستیم و از طرح بی‌شرمانه رئیس‌جمهور ترامپ برای اخراج فلسطینیان و تبدیل غزه به یک بهشت املاک و مستغلات برای ثروتمندان منزجر شده‌ایم. این میزان از وقاحت بی‌سابقه است.

دیوان بین‌المللی دادگستری تاکنون دو نظر مشورتی درباره اسرائیل و فلسطین صادر کرده است: نظر مشورتی ۹ ژوئیه ۲۰۰۴ درباره دیوار حائل و نظر مشورتی ۱۹ ژوئیه ۲۰۲۴ درباره پیامدهای حقوقی سیاست‌ها و اقدامات اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی فلسطین، از جمله بیت‌المقدس شرقی که در آن دیوان اعلام کرد:

حضور مستمر اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی فلسطین غیرقانونی است.

اسرائیل موظف است حضور غیرقانونی خود را در این سرزمین‌ها هرچه سریع‌تر پایان دهد.

اسرائیل باید فوراً تمام شهرک‌سازی‌های جدید را متوقف کند و همه شهرک‌نشینان را از سرزمین‌های اشغالی فلسطین خارج کند.

اسرائیل موظف است برای خسارات وارده به تمامی افراد حقیقی و حقوقی متضرر در سرزمین‌های اشغالی فلسطین جبران خسارت کند.

همه کشورها موظفند وضعیت غیرقانونی حضور اسرائیل در این سرزمین‌ها را به غی قانونی بخوانند از برسمیت شناختن آن دست بردارند و به این وضعیت مشروعیت نبخشند.

سازمان‌های بین‌المللی، از جمله سازمان ملل، موظفند وضعیت غیرقانونی ناشی از حضور اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی را نپذیرند.

سازمان ملل، به‌ویژه مجمع عمومی که این نظر را درخواست کرده است، و شورای امنیت باید اقداماتی مشخص برای پایان دادن به این حضور غیرقانونی انجام دهند.

به عنوان یک شهروند آمریکایی، از رئیس‌جمهور ایالات متحده انتظار دارم که به این نظر حقوقی پایبند باشد و از حمایت نظامی، سیاسی، اقتصادی، دیپلماتیک و تبلیغاتی از یک دولت نسل‌کش دست بکشد. ما آمریکایی‌ها باید بایستیم و بگوییم: نه به نام ما! اگر سکوت کنیم، در نسل‌کشی شریک جرم خواهیم بود.

پرونده‌ای که در حال حاضر در دیوان بین‌المللی دادگستری مطرح است (آفریقای جنوبی علیه اسرائیل)، که کشورهایی مانند بلیز، بولیوی، شیلی، کلمبیا، ایرلند، لیبی، مالدیو، مکزیک، نیکاراگوئه، فلسطین، اسپانیا و ترکیه به آن پیوسته‌اند، احتمالاً مهم‌ترین پرونده‌ای است که این دادگاه تاکنون بررسی

کرده است. یا ما متمدن هستیم، یا نیستیم. اعتبار و اقتدار دیوان بین‌المللی دادگستری و سازمان ملل متحد در معرض آزمایش قرار دارد.

هرکسی که اسناد ارائه‌شده توسط آفریقای جنوبی را خوانده و با پاسخ‌های اسرائیل مقایسه کرده باشد، درمی‌یابد که جرم نسل‌کشی فراتر از هرگونه تردیدی ثابت شده است. دیوان بین‌المللی دادگستری چاره‌ای جز صدور حکمی که اسرائیل را به عنوان یک دولت مرتکب نسل‌کشی معرفی کند ندارد. مسئله "قصد" نیز اثبات شده است. این نسل‌کشی ادامه نکبت است، ادامه رؤیای صهیونیستی برای تصرف کل سرزمین و اخراج فلسطینی‌های بومی، گویی که آن‌ها انسان نیستند، اهمیتی ندارند و هیچ حقی ندارند. این وضعیت آشنا نیست؟ بومیان آمریکا نیز دقیقاً به همین شیوه رفتار شدند: رانده شدند، قتل‌عام شدند، غارت شدند و به فراموشی سپرده شدند.

در ۲۱ نوامبر ۲۰۲۴، دادگاه کیفری بین‌المللی دستور بازداشت بنیامین نتانیاهو و وزیر دفاع سابق او یوآو گالانت را صادر کرد، زیرا آن‌ها مسئول جنایت علیه بشریت طبق ماده ۷ اساسنامه رم شناخته شدند. اما دونالد ترامپ چه کرد؟ او تحریم‌هایی علیه دادگاه کیفری بین‌المللی اعمال کرد و نتانیاهو را با افتخار در کاخ سفید پذیرفت. این یک شورش آشکار علیه قانون و اخلاق بین‌المللی است. هم ترامپ و هم نتانیاهو مجرم هستند و باید در جهان متمدن مطرود شوند. اما برای تحقق این امر، باید روایت رسانه‌ای را تغییر دهیم و از اخبار جعلی، تاریخ جعلی، حقوق جعلی و دیپلماسی جعلی که روزانه از رسانه‌های جریان اصلی دریافت می‌کنیم، دوری کنیم. ما باید اخلاق را در حکومت مطالبه کنیم.

باز هم، همان‌طور که دکتر کینگ در کتاب خود "چرا نمی‌توانیم صبر کنیم" نوشت، اجداد ما علیه بومیان آمریکا نسل‌کشی مرتکب شدند. امروز، آمریکا در

نسل‌کشی اسرائیل علیه فلسطینی‌ها همدست است. نه فقط دونالد ترامپ، بلکه بیل کلینتون، جورج دبلیو بوش، باراک اوباما و جو بایدن نیز در این جنایت شریک بوده‌اند. آیا ویروس نسل‌کشی واقعاً وارد DNA ما شده است؟